

مقاله پژوهشی - فصلنامه علمی ربیافت

سال هفدهم، شماره ۶۵، زمستان ۱۴۰۲
صفحه ۱۹۷ تا ۲۱۸

روشنفکری در تفکر حضرت آیت الله خامنه‌ای

علی عباسی/دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

سید مصطفی ابطحی/استادیار دانشکده علوم سیاسی و روابط بین الملل واحد علوم تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) abtahi.mostafa45@gmail.com

احمد بخشایش اردستانی/گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

حسین الله کرم/گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

موضوع این مقاله روشنفکری در تفکر سیاسی آیت الله خامنه‌ای است. اصولاً روشنفکران نقش مهمی را در تحولات سیاسی - اجتماعی جوامع مختلف و از جمله انقلاب‌های ایران بازی کرده‌اند و قائل به رابطه خاصی میان دین و تحولات جدید عصر مدرن می‌باشند. با این حال رهبر انقلاب اسلامی معتقد است که این مفهوم و حاملان آن دارای آسیب‌های مختلفی در ماهیت و نظرات می‌باشند. لذا با نقد روشنفکری موجود می‌توان به الگوی بدیلی دست یافت. بنابراین سؤال اصلی تحقیق این است که مولفه‌ها و آسیب‌های روشنفکری از منظر آیت الله خامنه‌ای دارای چه محورهای و ویژگی‌هایی است؟ فرضیه مقاله بر آن است که آیت الله خامنه‌ای برای روشنفکری قائل به مولفه‌های سلبی و ایجابی است با این حال، غربزدگی، دوری از مردم، عافیت طلبی، خطرگریزی و ایدئولوژی سازی برای دستگاه سلطنت از مهم‌ترین آسیب‌هایی است که روشنفکران را تهدید میکند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که از منظر آیت الله خامنه‌ای روشنفکران به عنوان یکی از گروه‌های مهم و تاثیرگذار در جامعه، میتوانند با نگاه و بینش خود بر جامعه تاثیر مثبت بگذارند، اما، از دیدگاه ایشان تهدیدها و آسیب‌های بسیاری متوجه روشنفکری موجود است که باید با رفع این آسیب‌ها، جایگزین یا الگوی بدیلی را طرح کرد. روش تحقیق در این مقاله توصیفی-تحلیلی است و داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای گردآوری شده است.

کلیدواژه: آیت الله خامنه‌ای، روشنفکری، غربزدگی، مولفه‌های ایجابی، مولفه‌های سلبی، اندیشه سیاسی

تاریخ تایید: ۱۴۰۲/۰۹/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۲۱

مقدمه

روشنفکر و روشنفکری (Intellectualism) از آن دسته واژگانی است که در سرزمین ما بار معنایی واحد و یکسانی نداشته، بلکه نزد گروه‌ها و طبقات اجتماعی مختلف بر حسب دوران استعمال این واژه بار احساسی و معنایی متفاوتی را به همراه داشته؛ و بعضاً گروهی را به تحسین واداشته و نزد گروه‌ها و اقشاری توأم با احساس خطر، بدگمانی و بی‌اعتمادی بوده است (واعظی، ۱۳۸۷). در همین راستا، یکی از بارهای معنایی تقریباً پذیرفته شده، این است که اساساً روشنفکری عقل‌بنیاد است و نه شرع‌بنیاد. همین بنیاد فلسفی یکی از مناقشات بسیار گسترده را رقم زده است که اگر از چیزی به نام روشنفکری شرع‌بنیاد؛ یا دینی؛ یا نواندیشی حوزوی؛ یا مانند آنها سخن بگوییم، به تعبیر طنازانه رضا داوری اردکانی گویی از «آبغوره فلزی» یاد کرده‌ایم. البته که این کنایه لطیف قاطع دعوا نبوده و هستند کسانی که الزاماً تعارضی بین عقل‌بنیادی و شرع‌بنیادی نمی‌بینند و با اتکای بر قاعده ملازمه شرع و عقل بر این باورند که شرع حقیقی در واقع عقل بیرونی است و عقل، شرع درونی. فلذا از همین ابتدا تضارب آرای مختلفی شکل می‌گیرد که در تاریخ فکری معاصر ما بازتاب داشته است.

واژگان روشنفکری از زمان قاجار به طور عام با کلماتی همچون منورالعقول و منورالفکر، وارد گفتمان ادبیات فارسی گردید. در دوره مشروطه ابتدا میرزا آقاخان کرمانی واژه منورالعقول را وارد ادبیات می‌نماید و آن را برای افرادی به کار می‌برد که متأثر از نهضت روشنفکری و عصر خردگرایی در فرانسه قرن نوزدهم طرفداری از قانون و تجدد می‌نمودند. پس از مدتی اصطلاح منورالعقول به منورالفکر تبدیل می‌گردد. منورالفکر افرادی تجددخواه و طرفدار سرنوشتی استبداد سیاسی و استقرار حکومت قانون بوده‌اند. در دوره پهلوی اصطلاح منورالفکران به روشنفکر تبدیل گردید. آل‌احمد در بررسی خود از روشنفکری آن را معطوف به الگو برداری از روشنفکری فرانسه می‌داند که خود را روشن شدگان و دوره خود را عصر روشنگری (Age of Enlightenment) می‌نامیدند؛ و بین روشنفکر خادم و خائن تفاوت قائل می‌شود (مسعودپور، ۱۳۷۶: ۳).

مسئله روشنفکری از آن جهت حائز اهمیت است که عموماً جامعه‌شناسان و مورخان بر این باورند که در دوران مدرن این قشر به نوعی لوکوموتیو تحولات اجتماعی بوده‌اند. روشنفکر با تغذیه فکری جامعه می‌تواند موجب رواج باورها و عقایدی بشوند که خود را در هنجارها و رفتارهای اجتماعی متجلی می‌کند و در نهایت می‌تواند گرایشهای سیاسی طبقات و اقشار مختلف را شکل بدهد. برای مثالی کلاسیک می‌توان مورد امیل زولا را یادآوری کرد که در جریان

محاکمه یک افسر یهودی با انتشار مقاله من متهم میکنم همه فرانسۀ آن روز را به جوش و خروش می آورد. چرا که سخن او برای جامعه دارای اعتبار و حجیت بود. مسئله روشنفکری در ایران نیز از این قاعده مستثنا نیست. روشنفکران ایرانی از زمان مشروطیت تا کنون توانسته اند تأثیرات قابل توجهی بر جامعه و تحولات آن بگذارند. اما با شکل گیری انقلاب اسلامی روشنفکری به صفت «دینی» نیز متصف شد (Religious Intellectualism) و برخی حتی از آن به «نواندیشی دینی» نیز یاد کردند. روشنفکران دینی که رسالت اصلیشان را احیای دین و مذهب جامعه می دانستند، لازمه این کار را در نقد نگاه های سنتی متولیان دین و مذهب در جامعه می دیدند. از این رو به انتقاد از وضع موجود دین به منزله یک نهاد و فرهنگ و رهبران سنتی پرداختند. به اعتقاد روشنفکران دینی، مفهوم سنتی و رایج دین نمی توانست با دیدگاه های جدید و مدرن و دست آوردهای آن هماهنگ باشد و باید آن را از قالبهای سنتی خارج کرد. باید مفاهیم گذشته دین را از منابع اولیه آن بازشناسی و بازسازی کرد. بازرگان و شریعتی اولین کسانی بودند که به این امر اهتمام ورزیده و تلاش کردند که چهره سنتی دین را با آموزه های علمی شست و شو دهند. اما هر پدیده اجتماعی سوای از محاسنی که می تواند داشته باشد، باید از منظری نقادانه آسیب شناسی شود تا آفات آن به حداقل برسد. از همین رو در این مقاله به تشریح مولفه ها و آسیب های روشنفکری موجود از منظر آیت الله خامنه ای پرداخته شده است.

چارچوب نظری: روشنفکری

عموم محققان و پژوهندگان تاریخ روشنفکری و تحولات مربوط به آن بر این باورند که واژه «روشنفکر» به مفهوم جدید آن در سال ۱۸۹۸ در مانیفیست روشنفکرانی مطرح شد که مدافعین دریفوس افسر قوای توپچی ارتش فرانسه بودند. دریفوس از طرف قضات نظامی فرانسه به ناحق محکوم به جرم خیانت ملی شده بود. مانیفیست نویسان به ابتکار امیل زولا اعتراضیه سرگشاده ای پخش کردند که در آن رئیس جمهور و نظامیان فرانسه را متهم ساختند که در محکومیت دریفوس به جرم خیانت ملی یک تقلب قضایی صورت گرفته و بعد به خاطر جلوگیری از رسوایی خود، ماجرا را مخفی نگه داشته اند. جایگاه طرفداران دریفوس باعث خلق این ذهنیت شد که روشنفکران به عنوان مدافعین مصمم عدالت خواهی، با جسارت و شجاعت با هم همنا شده و علیه قدرتمندان به پا خواسته اند. اما این اقدام آنها بیانگر آن واقعیتی نبود که انتظارش می رفت، چون طرفداران دریفوس یک اقلیتی از قشر با فرهنگ بودند که از جانب کسان دیگری سخت مورد حمله قرار گرفتند، بیشتر از همه، چنانکه استیفن لوکاش می گوید، از

جانب نمایندگان نامدار «فنا ناپذیران»، آکادمی فرانسه. کانون فناپذیران یک گروه از دانشمندان آکادمی فرانسه بودند که ریشلیو مرد با قدرت دوران لویی سیزدهم و بنیانگذار آکادمی، آنها را به این نام مسمی کرده بود و با طرفداران دریفوس مخالفت داشتند. از نگاه موريس باریس، رمان‌نویس، سیاستمدار و رهبر گروه مخالفین، هواداران دریفوس و نویسندگان نامه سرگشاده، «راه باز کن آنارشیسم» بودند. فردیناند بروننیر یکی دیگر از فناپذیران، واژه «روشنفکر» را یکی از بی‌مفهوم‌ترین واژه‌های زمان خواند. از نظر او خواست تکبرآمیزی که در عقبه این نامه سرگشاده قرار دارد، این است که نویسندگان، اساتید و لغت‌شناسان را مقام ابراسانها داده تا جرأت کنند نظامیون فرانسه را احق معرفی کنند، ساختارهای اجتماعی را مسخره و سنتها را مضحک جلوه بدهند (چامسکی، ۱۳۹۷: ۵؛ تاکمن، ۱۳۸۳: ۵۱۳).

با این تحولات تاریخی مفهوم روشنفکر زاده شد و مانند اکثر مفاهیم و پدیده‌های تجدد به سرتاسر جهان مدرن منتشر شد. در ادامه بسیاری بر آن شدند تا این پدیده را تعریف کنند. در یک دیدگاه کلی تعریف‌های روشنفکری به چهار دسته اصلی قابل طبقه‌بندی‌اند:

۱. در دسته اول به طور کلی روشنفکران گروه‌هایی هستند که به دنبال تقریر حقیقت و حفظ ارزشهای تغییر ناپذیرند در زمینه حقیقت، زیبایی و عدالت نقش مؤثری دارند (تعاریف هنجاری و اخلاقی).

۲. در دسته دوم روشنفکران گروه‌هایی هستند که بنیانگذار ایدئولوژی‌ها و نقادان وضع موجود به شمار می‌آیند (تعاریف ایدئولوژیک و جهانشمول).

۳. در دسته سوم روشنفکران به عنوان قشری اجتماعی در توسعه و پیشبرد فرهنگ مؤثرند (تعاریف اندیشه‌ای و فرهنگی).

۴. در دسته چهارم روشنفکران گروهی‌اند که در کنار توده‌ها قرار گرفته‌اند، که در واقع به معنای زوال مفهوم روشنفکری عام است و این مفهوم به شکل بومی و محلی در آمده. (تغییر مفهوم روشنفکر جهانشمول به روشنفکر ویژه) (مسعودپور، ۱۳۷۶: ۳).

در مقابل همه این تعاریف برخی نیز بر این باورند که به جای تعاریف ذات‌گرایانه باید رویکردی کارکردگرایانه داشت و روشنفکری را نه به ماهیت آن بلکه به کار و کردارهایی که در جامعه و تاریخ دارد، شناخت: «هرکس که در جریان یک فعالیت کرداری-فکری بکوشد و موفق شود که: ۱) این فعالیت را در جهت گسترش افق گفتمانی خاص قرار دهد، و قلمرو کارکردی آن گفتمان را دقیق‌تر کند؛ ۲) ارتباط گفتمان را با زندگی اجتماعی و

«صورت‌بندی دانایی» و سامان حقیقت، و نیز با سازوکار قدرت تا حدودی روشن‌تر کند و این نکته را به بحث بگذارد؛ (۳): حلقه‌های ارتباط گفتمان خاصی را با دیگر گفتمان‌های رایج گسترده‌تر کند و در حالتی بهتر موجب پیدایش حلقه‌هایی تازه شود، آن فعالیت کرداری-فکری‌اش تبدیل به فعالیت روشنفکرانه می‌شود (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۵۷).

اما بعضاً روشنفکران خود کوشیده‌اند با «سنت‌ستیزی» برای خودشان «هویت» دست‌وپا کنند. از همین‌رو، حتی در درون جریان روشنفکری نیز برخی بر این باورند که روشنفکری ایرانی به نوعی سنت‌ستیزی و عناد با گذشته فرهنگی ما را مبنای اندیشه و عمل خود قرار داده بوده است. کدکنی می‌نویسد: «ما در قرن بیستم روشنفکران بسیاری داشته‌ایم که به ویرانی «سنت»‌ها کمر بسته و برخاسته‌اند و تمام کوشش آنان تخریب اساس سنتها بوده است چه به صورت آثار داستانی بزرگ (بوف کور) و چه در شکل مقالات و کتاب‌های بسیار وسیع و استدلالی (آثار کسروی و ارنانی)؛ در بوف کور، دشمنی صریح با سنت، خواننده را، حتی گاه، به ستیز خردمندانه با نویسنده فرا می‌خواند (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۵۶۹).

امروزه روشنفکران منتقدان متعددی دارند که از منظرهای متفاوتی آنها را آسیب‌شناسی (Pathology) و نقد کرده‌اند. یکی از این نقدهای رادیکال از سوی پسامدرنها طرح شده که مدعی‌اند بحرانهای مدرنیته نشان داد که امور جهانشمول (Universality)ی که به نام عقل مطرح می‌شد و می‌کوشید همه چیز (از جمله سنت و باورهای دینی) را به زیر تیغ تشریح خود بکشد، از اعتبار افتاده و دیگر نمی‌توان از منطری استعلایی و برج‌عاجی مدعی تملک حقیقت بود: «در این دوران مردم نسبت به بشارتهای علمی بدبین شده‌اند، و گونه‌ای خردگریزی و ذهن‌باوری سر برداشته؛ در حقیقت واکنش مردم و روشنفکران به مدرنیته تحت عنوان پسامدرنیته مطرح شده؛ از این‌رو، پسامدرنیته را نباید صرفاً به زمانی بعد از مدرنیته تعبیر کرد بلکه خود قرائت و رویکردی است به مدرنیته. مدرنیته بر این پیش فرض مبتنی است که تنها اندیشه علمی واجد مشروعیت قابل دفاع است. اما تحولات قرن بیستم این مشروعیت را در معرض پرسشی اساسی قرار داده، به همین جهت، مدرنیته به ناگزیر جای خود را به پسامدرنیته داده، زیرا دیگر امکان تحقق نویدهای روشنگری وجود ندارد، یعنی ارزش و اعتبار خردورزی علمی در معرض سؤال قرار گرفته، در فرهنگ پسامدرن اسطوره‌های بزرگ و فراگیر جای خود را به انگاره‌های محدود و محلی داده و مدعاهای خودبزرگ‌بینانه روشنگری را رها کرده است (ضمیران، ۱۳۹۹: ۳۰۵).» بنابراین از نظر لیوتار، روشنفکری یکی از اسطوره‌های مدرنیته بوده که اکنون دچار فروپاشی شده است.

نوآوری این تحقیق

موضوع روشنفکری حوزه تحقیقی ناپژوهیده‌ای نیست. نه تنها در باب اصل موضوع، بلکه درباره مورد مطالعاتی این تحقیق - روشنفکری در تفکر آیت الله خامنه‌ای - بیش و کم تحقیقاتی انجام شده است، فلذا در بادی امر به نظر موضوعی تکراری می‌رسد. اما سوای آن که هر محقق می‌تواند تکراری‌ترین پژوهشها را باری دیگر و از منظر یا روشی متفاوت انجام دهد - و این تکرار، ذاتی علوم انسانی است - با این حال پژوهش پیش‌رو دارای ابعادی است که آن را از دیگر تحقیقات متمایز می‌کند.

اولین نکته این است که در این تحقیق کوشش شده تا روشنفکری در اندیشه رهبری در دو وجه سلبی و ایجابی طرح گردد. وجه سلبی آن نقد روشنفکری موجود و وجه ایجابی آن تلاش برای ارائه یک صورتبندی نظری بدیل در تفکر ایشان است. نکته بعدی این که رهبری غیر از جایگاه ولی فقیه، یک تجربه زیسته در فضای روشنفکری ایران پیش و پس از انقلاب نیز داشته‌اند که ایشان را به عنوان یک مخاطب فعال این حوزه صاحب نظر می‌کند و از همین رو بسیاری از تعبیرشان که از سر التفات و تأمل بیان شده قابل بررسی و موشکافی‌های متعدد است. سوای از این، برخی از تأملات ایشان با بعضی از مفاهیم و تفکرات اندیشمندان مشهور متناظر است (مثلاً با برخی از متفکران پسااستعماری) و در این تحقیق کوشش شده تا مستقل از جایگاه سیاسی ایشان، این تأملات مورد توجه قرار گیرد و در راستای یک نظریه بومی روشنفکری تا حد ممکن تئوریزه شود. و در نهایت باید گفت که بسیاری از انتقادات و تأملات ایشان در حجاب جایگاه رسمی‌شان قرار گرفته و چندان به آن پرداخته نشده؛ برای مثال، در حالی که برخی از روشنفکران از ایده «ترجمه/تفکر» دفاع می‌کنند، ایشان به نقد تفکر «ترجمه‌باوری» می‌پردازند و خواهان تفکیر اصیل هستند. این نکات در این تحقیق مبسوط مورد توجه واقع شده است، تا هم وجه تمایزش از دیگر تحقیقات باشد و هم ابعاد نوآورانه‌اش را ایجاد کند.

مفهوم روشنفکری از دیدگاه آیت الله خامنه‌ای

از نظر رهبری، مقوله روشنفکری، در ضدیت با ارتجاع قرار دارد. ایشان بیان می‌دارد: «مقوله روشنفکری، اساساً ضدارتجاع است (بیانات، ۱۳۸۷/۴/۲۱)». بنابراین تعریف ایشان از روشنفکری آن را ذاتاً پدیده‌ای آوانگارد و پیشرو می‌داند که به جای توقف در گذشته سپری شده می‌کوشد تا هویتی پیشرو و آینده‌نگر را تجربه کند. هویتی که رو به افقهای باز آتی دارد و اصولاً نمی‌تواند و نمی‌خواهد که به رجعت و عقبگرد خو کند.

ایشان، بنا بر تعریفی که از روشنفکری دارند که خصیصه‌های «ضد ارتجاعی» و «آینده‌نگری» را شامل می‌شود، یعنی روشنفکر از زمانه خودش پیش است، برخی از مصادیق روشنفکری را در حوزه جستجو می‌کنند. بنابراین، برخلاف نظر رایج و بعضاً پذیرفته شده که روشنفکری و حوزه را دو پدیده جدا از هم و بلکه متعارض می‌دانند، ایشان نه تنها در طی حیات شصت سال گشته حوزه روشنفکران پیشرویی همچون «علامه امینی (بیانات، ۱۳۹۰/۹/۱۸)» می‌یابد و می‌بیند که با روشنگری‌های‌شان بسرساز تحولات بعدی شدند، بلکه اصولاً نهاد حوزه را روشنفکرپرور می‌داند.

شهید مطهری در شمار یکی دیگر از شخصیت‌های روشنفکر از نظر ایشان است که «شخصیت فکری و هویت روشنفکری» بسیار حائز اهمیتی داشته و برای «روشنفکری اسلامی» جریان ساز بوده است. الگوی شهید مطهری در روشنفکری چنان ممتاز و تاثیرگذار ارزیابی می‌گردد که ایشان بخشی از بحرانی‌های موجود را ناشی از فقدان چنین شخصیتی در دو دهه‌های می‌دانند؛ شخصیتی که می‌تواند به «نیازهای فکری روز-به-روز و نو-به-نو» (بیانات، ۱۳۹۷/۵/۲۸) پاسخ بگوید. اما برای ایشان شخصیت اصلی روشنفکری امام خمینی بودند که «در همه چیز ایشان همین جوشش و پیشرفت و نوآوری وجود دارد، از جمله در باب فقاقت». و البته که این به معنای آن نیست که حوزه شخصیت‌های بزرگی در عرصه روشنفکری داشته و اکنون از ذخایر نوآورانه تهی شده باشد؛ بلکه بالعکس، وجود آن شخصیت‌های بزرگ بدین معناست که افراد صاحب‌نظر، بصیر و کارآمد در سطوح مختلف حوزوی وجود دارند (بیانات، ۱۳۹۲/۱۱/۲۱) و باید هم به جامعه شناسانده شوند و هم آثار آنها در جامعه ترویج گردد.

بنابراین از نظر رهبری، دوگانه جعلی (false dichotomy) «سنت و مدرنیته» که روشنفکران ایرانی به تبعیت و تقلید از تمدن غربی ساخته‌اند، اصالت و موضوعیت ندارد، چرا که یک معضله جعلی (False Dilemma) و در واقع یک دوراها یا این یا آن (either-or) می‌سازد که جامعه را در یک دوقطبی کاذبی وارد کرده که مشکلات عدیده‌ای ایجاد می‌کند؛ بی آنکه برای مقتضیات وضع حال راه حلی داشته باشد. شق بدیل این وضعیت از نظر ایشان توجه به ظرفیت‌های تمدنی بومی است که علت موفقیت روشنفکران شاخص از نظر ایشان – کسانی همچون امام خمینی و شهید مطهری – بهره بردن از آن بوده است.

نقش روشنفکران در تاریخ ایران

از نظر رهبری، روشنفکری پدیده‌ای است که در بستر تاریخی خودش اصولاً امری بیمارگونه و معیوب و آسیب‌دیده بوده است «روشنفکری در ایران، بیمار متولد شد (بیانات، ۱۳۷۷/۲/۲۲)». این بیماری اگرچه بعداً ابعادی معرفت‌شناختی پیدا می‌کند اما ریشه‌های وجودی آن ساحتی روانشناختی دارد چرا که افرادی که در واقع پدران روشنفکری ایران بودند - که رهبری از سه تن آنها به نامهای ملک‌خان، آخوندزاده، و حاج سیاح یاد می‌کند - افرادی با شخصیت‌های مشکوک و مغرض بودند که در پس دعاوی روشنفکری نیات و منافع فردی را دنبال می‌کردند.

به طور کلی رهبری معتقدند دلیل مبنایی آسیب‌های روشنفکری در ایران، آن است که جریان مذکور در خدمت هویت و ارزشهای ملی و دینی کشور قرار نگرفته بود و در بسیاری از مواقع نه تنها خدمت مناسبی انجام نداده بلکه با سرسپردگی فکری و عملی در خدمت منافع کشورهای استعمارگر و استبداد داخلی بوده است. این روند در دوران قاجار بیشتر ماهیت دلالی و مزدوری داشته و در دوران تکوین نهضت اسلامی، صورت دیگری پیدا کرده است، از همین رو، ایشان با نگاهی تاییدگرانه به عنوان کتاب آل احمد - «خدمت و خیانت روشنفکران» - خدمتهای آنها را قلیل و خیانت‌هایشان را بیش از خدمتشان ارزیابی می‌کنند (بیانات، ۱۳۷۷/۰۲/۲۲).

غیر از پیرویی از استکبار خارجی و استبداد داخلی، از نظر رهبری فاصله گرفتن از متن تحولات اجتماعی و دورگزینی از مردم و توده‌ها یکی از دیگر آسیب‌های روشنفکری و خیانت‌هایی بوده که آنها مرتکب شده‌اند. در جریان نهضت اسلامی، جز معدودی همچون آل احمد، بقیه مدعیان روشنفکری «مردم مطلقاً از آنها بریدند... زندانها از مردم، از روحانیون، از دانشجویان، از طلبه‌ها، از آحاد مردم، از کارگر و از کاسب پُر بود [ولی از روشنفکران مدعی نه!]» (بیانات، ۱۳۷۷/۰۲/۲۲).

یکی از نکاتی که رهبری در نقد روشنفکران مدنظر دارند، تزلزل‌های عملی و رفتاری است که برآمده از عدم بصیرت نظری است. یعنی وقتی روشن فکر صرفاً شعار بدهد و به باورهای خودش ایمانی نداشته باشد با کوچکترین ناملایمتی از آنها بر می‌گردد و راهی دیگر در پیش می‌گیرد؛ از همین رو، به محض آن که «به خاطر چیز مختصری به زندان می‌افتادند، تقریباً به فوریت به توبه نامه می‌رسیدند» (بیانات، ۱۳۷۷/۰۲/۲۲) و کمتر شاهد شجاعت پایدی بر باورها و مقاومت در برابر طاغوت از آنها دیده می‌شد.

یکی دیگر از آسیب‌ها و به تعبیر جلال، خیانت‌های روشنفکری، از منظر رهبری، کمک به انحطاط اخلاقی جامعه و ترویج ارزش‌های ضداسلامی بوده است که با همدستی روشنفکران با استکبار خارجی و استبداد داخلی انجام شده است: «به کمک روشنفکران آن روز متصل به دربار پهلوی، تصمیم گرفتند که زن ایرانی را از دایره عفاف و حجاب خود بیرون کنند و این نیروی عظیم ایمانی را... بر باد بدهند» (بیانات ۱۳۸۶/۱۰/۱۹).

از آنجایی که روشنفکران به جای آن که ضدارتجاع و آینده‌نگر باشند و با بررسی ظرفیتهای سنت به مقابله با خطرات استکبار جهانی و استبداد داخلی برآیند، همدست آنها شده و منفعلانه تبعیت می‌کردند، لذا ناامیدی و عقب‌ماندگی را به جامعه پمپاژ می‌کردند: «روشنفکران عاملی شدند برای ذلت و عقب‌ماندگی و اجرای نقشه‌های استعماری» (بیانات ۱۳۷۹/۷/۱۴).

از نظر رهبری - مشابه سخنانی که فلاسفه پسامدرنی همچون لیوتار یا منتقدان رادیکال مدرنیته همچون آدورنو، گفته‌اند که روشنفکری فی‌الواقع پذیرش اسطوره عقل جهانشمول روشنگری و تبعیت و تسلیم از مدعاهای آن است - یکی از عمده‌ترین آسیب‌های روشنفکران پیرامونی، از جمله ایرانی، آن بوده که نگاه نقادانه به دعاوی مدرنیته نداشتند و عموماً منفعلانه با پذیرش در بست آنها سعی در ترویج‌شان داشته‌اند که منجر به نابودی فرهنگ ملی و رخوت تمدنی شده است: «روشنفکران عاملی شدند برای اخذ وجوه منفی فرهنگ غرب... ابتذال فرهنگی، کشف حجاب و کالاهای مصرفی پس‌مانده بود؛ یا حداکثر نظامهای نسخ‌شده درجه دو و سه آموزش و پرورش خود را آوردند» (بیانات، ۱۳۸۰/۴/۱۴).

از نظر رهبری، روشنفکری یک پدیده صلب و ذات‌گرا نیست که ماهیت ثابتی داشته باشد، فلذا در بستر تحولات تاریخی بر مبنای تاثیراتی که از زمانه می‌گیرد می‌توان و بلکه باید متحول شود. در همین راستا، از نظر ایشان، انقلاب اسلامی یک نقطه «گسست معرفت‌شناختی» (Epistemological rupture) در تاریخ روشنفکری ایجاد کرده، چرا که با بحران (Crisis) در آگاهی موجب تحول در روشنفکری وارداتی و عاریتی و گذار به روشنفکری بومی شده است؛ لذا روشنفکری به دو دسته تقسیم شد. یکی روشنفکرانی که مولد و محصول انقلاب‌اند؛ و دیگری روشنفکرانی که به واسطه انقلاب قلب ماهیت شدند و دگرگونی پذیرفتند تا بدین گونه بعد از قریب به یک قرن از آغاز روشنفکری شاهد تکوین «روشنفکر بومی» باشیم که ایرانی بیندیشد و اسلامی سخن بگوید (بیانات ۱۳۷۷/۰۲/۲۲).

یکی دیگر از همین نقطه‌های گسست که این امکان را فراهم کرد تا روشنفکر از فضای داخلی و از تحولات جامعه خودش - و نه انگاره‌های انتزاعی مدرنیته غربی و عقل روشنگری - متأثر شود و خودش را با جامعه‌اش تطبیق دهد و به سمت مردم برود، دفاع مقدس بود. جنگ کاتالیزوری شد که ماهیت پیروانه روشنفکری را به حرکت درآورد تا از آن ریشه بیمار خودش جدا شود و بتواند شکوفایی و رشد را - البته در جهت درست آن - تجربه کند (بیانات ۱۳۷۷/۰۲/۲۲).

به باور ایشان «ارتجاع روشنفکری» یکی از سموم مهلک این جریان است. روشنفکری که باید ضدارتجاع و پیشرو باشد، ممکن است برخلاف شرایط زمان عمل کند و بدون درک مقتضیات تاریخی حرکتی پیروانه را آغاز کند که این میتواند یکی از جدی‌ترین آسیب‌های جامعه روشنفکری باشد؛ چرا که این ارتجاع به معنای «برگشتن به دوران بیماری روشنفکری؛ برگشتن به دوران بی‌غمی روشنفکران؛ برگشتن به دوران بی‌اعتنایی دستگاه روشنفکری» (بیانات ۱۳۷۷/۰۲/۲۲) است. در حالی که روشنفکر اصیل باید دردمند باشد و نسبت به مسائل و مشکلات جامعه خودش دغدغه داشته باشد.

آسیب شناسی تاریخی روشنفکری در ایران

غیر از نقد مباحث نظری و تئوریک روشنفکری و طرح دیدگاه‌هایی درباب چیستی و چگونگی آن، رهبری ملاحظات و تأملاتی درباب سیره تاریخی این جریان نیز دارند که طی آن نقدهایی بر رفتار و کردار این نحله وارد کرده‌اند.

۱- جدایی از مردم

عموماً در تمام دنیا روشنفکران متهم‌اند که نخبه‌گرا و توده‌ستیزند - و به تعبیر لوکاک (Lukács) در نقد آدورنو (Adorno) - آنها متفکرانی‌اند که در یک «گراند هتل» (جفریز، ۱۳۹۵) نشسته‌اند و مغاکی پرناسدنی میان آنها و توده مردم وجود دارد. رهبری در این باره می‌فرماید: «روشنفکران تکلیف و وظیفه‌شان این است که از مردم جدا نشوند... با مردم بودن به این است که خواست مردم، احساسات مردم، خط مردم، خط سیاسی و فکری مردم را بپذیرند و در آن خط حرکت کنند. روشنفکران راستین ما، روشنفکران مسلمان ما در مردم، از میان مردم و برای مردم» اند؛ «روشنفکران ما غالباً در دوران گذشته این نقش را، میان مردم بودن، دردهای مردم را فهمیدن، آن دردها را به تن خریدن، درباره علاج آن اندیشیدن و بیان کردن، این نقش حساس و مهم را که باید داشته باشند، نداشته‌اند» (بیانات ۱۳۹۰/۱۲/۱۱).

۲- غرب زدگی

غرب زدگی - یا «اروپامحوری» (Eurocentrism)، به تعبیر اصحاب مطالعات پسااستعماری (Postcolonial studies) - از مهمترین آنها و آسیب‌های روشنفکران محسوب می‌شود: «[تبار این اندیشه] در اواخر دوران قاجار [بود] که به فرهنگ غرب توجه کردند، در دوران منحوس پهلوی... این جریان شدت یافت (بیانات، ۱۳۹۲/۴/۱۴)». البته این آسیب شناسی صرفاً متعلق به رهبری نیست، بلکه بارها در درون خود جریانهای روشنفکری به آن اشاره شده است. غیر از جلال آل احمد که به این بیماری روشنفکران - که کعبه آمال خود را در غرب می‌یابند و از میراث خود غفلت می‌کنند - می‌توان به داریوش شایگان اشاره کرد که در کتاب «آسیا در برابر غرب» به این که روشنفکران مسلوب الاختیار چشم دوخته به غرب اند، بسی تاخته بود. همچنین در داخل حزب توده که خود را مجهز به عقلانیت ماتریالیستی می‌دانستند و کوس روشنفکری می‌زدند، این موضوع بسی تکرار شده بود که جناحهای تروتسکیست و مائوئیست غربگرا هستند و اسیر این بلیه عظیم (بارسقیان، ۱۴۰۰: ۵۵۴).

۳- تئوریزه کردن استبداد

یکی از آسیب‌های مهم روشنفکری ایدئولوژی‌سازی برای استبداد و دستگاه سلطنت بوده است. رهبری بر این باور است که حکومت رضاشاه ساخته و پرداخته دست انگلیسیها و در راستای منافع آنها بوده است. اما این کار بی خیانت روشنفکران ایرانی امکان پذیر نمی‌شده است. و این خیانت همانا فراهم کردن بسترهای فکری آن و تولید ایدئولوژی برای اقناع جامعه و تحمیل توده‌ها بوده است. بدین گونه آنها «جاده صاف کن» استبداد شدند چرا که «روشنفکران ایدئولوگهای حکومت کودتای رضاخانی شدند! هرکاری که او خواست بکند، اینها ایدئولوژی و زیربنای فکری را فراهم می‌کردند و برایش معجز درست می‌نمودند (بیانات ۱۳۸۶/۲/۱۷)». بدیهی است این درک از نقش روشنفکری نزدیکی تام و تمامی با تفکرات آنتونیو گرامشی و لوئی آلتوسر دارد. روشنفکری که برای کودتای قزاقها تولید ایدئولوژی می‌کند، فی الواقع - به تعبیر گرامشی - برای طبقه مسلط غارتگر ایجاد هژمونی می‌کند تا توان اعتراض و انقلاب را از جامعه سلب کند.

۴- برج عاج نشینی

عافیت طلبی و خطرگریزی از دیگر آفتهای مهم روشنفکران محسوب میشود. ایشان در این باره بیان بر این باور است که روشنفکران پیش از انقلاب، و البته دنباله روان بعد از انقلاب آنها، بیش از آن که درد مردم را داشته باشند و بخواهند هزینه بدهند، دغدغه رفاهیات خودشان را داشته اند. از همه امکانات دولتی بهره می‌بردند، و در وقت اضافه ژستی هم می‌

گرفتند و برای خالی نبودن عریضه مطلبی هم می نوشتند. شقّ بدیل این الگوی پوشالی از روشنفکری البته که «روشنفکر مذهبی و یا به خصوص روشنفکر روحانی است که با مردم و در میان مردم است و توی برج عاج نیست (بیانات، ۱۳۸۳/۹/۱۲)». به تعبیری می توان گفت روشنفکر مورد نظر رهبری باید چریکی و جهادی و کوچه-خیابانی باشد. با مردم بجوشد و از برای همین مردم و مشکلات آنها بکوشد.

بررسی شاخص‌های اساسی روشنفکری از منظر آیت الله خامنه‌ای

برخلاف تعاریف وارداتی از روشنگری غربی و کارنامه روشنفکران ایرانی که اغلب سنت ستیز بودند و بعضاً با دیانت عناد داشتند، نه تنها تضادی بین «روشنفکری» و «دین» وجود ندارد بلکه روشنفکر اصیل از جهاتی از درون دین و حوزه برخواهد خاست. چراکه از پیش فرضهای اثبات شده نظریه حکومت دینی آن است که دین یگانه برنامه جامع برای اداره فردی و جمعی انسانهاست. پس اگر قرار باشد امور ارتجاعی و واپسگرا و آینده ستیز مورد نقد و بررسی قرار بگیرند، اصلی ترین گفتمانی که باید مورد توجه باشد، همانا «دیانت»، و اصلی ترین پایگاهی که باید در این زمینه فعال باشد، همانا «حوزه» است. فلذا می توان گفت که ایشان از هواداران یک نظریه «روشنفکری» بومی اند که تضادی با دین و فرهنگ ایرانی و اسلامی ندارد.

اساساً چنین الگویی از روشنفکری، در خصوص علوم اسلامی، افزون بر تلاش برای بسط موضوع و تعمیق مسائل علمی و انجام تحقیقات گسترده، بستر ساز تکوین زاویه نوینی در تحقیقات مربوط به علوم اسلامی خواهد بود. این زاویه جدید، معطوف به بازنگری و بازاندیشی روش شناسی و چارچوب نظری حاکم بر شاخه های علوم اسلامی خواهد شد؛ چیزی که از آن به «فلسفه فقه»، «فلسفه علم اصول»، «فلسفه عرفان» و مانند آن یاد می شود. برخی از چالش های معاصر در قالب طرح موضوع و مسئله جدید برای فقه یا فلسفه، خودنمایی نمی کند، بلکه چارچوب معرفتی و روش شناسی حاکم بر فقه یا فلسفه یا عرفان را هدف گرفته است. بنابراین، عالم دینی که روشنفکرانه به شاخه ای از علوم اسلامی اشتغال می ورزد نمی تواند نسبت به این قبیل مطالعات و چالش ها بی تفاوت باشد و این دغدغه، او را به بازنگری، تأمل و دقت در مبانی و اصول و روش حاکم بر فعالیت علمی اش می خواند و ثمره آن پدید آمدن و فربهی چنین دانش های نوظهور در قلمرو مطالعات اسلامی است (واعظی، ۱۳۸۷: ۴۲).

از بیانات رهبری و چهره هایی که به عنوان شاخص در بیانات ایشان ذکر می شود، میتوان گفت که ایشان چنین دیدگاهی را دنبال می کند، یعنی نوعی از روشنفکری که یک پای در

سنت دارد و یک پای در دنیای جدید، و بر خلاف روشنفکران تقلیدی، اصالت را به تفکر غربی نمی‌دهد. این الگوی بدیلی برای «روشنفکری» است که از منظر و موقف غرب به سنت نمی‌نگرد. از نظر ایشان، «پایبندی به نظام‌دانی دینی»، «شرع‌بنیادی»، «عقلگرایی»، «سجشگرانه‌اندیشی و نوآوری»، «مسئولیت‌پذیری» و «زدودن پیرایه‌ها و کج فهمی‌ها» شاخصهای اساسی روشنفکری اصیل است که باید مورد توجه قرار گیرد.

۱- پایبندی به نظام‌دانی دینی

منظور از نظام‌دانی (Episteme) کل روابطی است که بر اساس معرفت‌شناسی در دوره خاصی شکل می‌گیرد و وحدت بخش مفاهیم آن دوره است و می‌تواند متکی بر انسان‌محوری، طبیعت‌محوری و توحیدمحوری باشد. در اینجا، مراد از نظام‌دانی دینی اتکای بر نص و به تعبیری نص‌محوری است؛ یعنی پایبندی و تعهد به تفسیر و فهم روشمند و سیستماتیک کتاب و سنت؛ البته لازمه دیگر آن محدود نکردن حجیت نصوص دینی به عصر و زمانه خاص است. روشنفکر مورد نظر رهبری در مورد پایبندی به نظام‌دانی دینی می‌تواند آن را نقد کند، ولی نفی نه؛ یعنی نمی‌تواند از هسته کانونی آن عدول کند و گر نه از حوزه روشنفکری اصیل خارج می‌شود. آن هسته کانونی نظام‌دانی دینی وحی و نص است که خصلت تئوریک دارد (اردستانی، ۱۳۹۴: ۶۳).

جالب اینجاست که این رویکرد حتی در درون حلقه روشنفکران دینی نیز وجود دارد. برای مثال، بعد از طرح دیدگاه «روایهای رسولانه» و همچنین مجموعه سخنرانی‌های موسوم به «دین و قدرت» عبدالکریم سروش، محسن کدیور، دیگر روشنفکر دینی، به نقد نظریات او پرداخت و نشان داد که این موضع‌گیریها، نه روشنفکری دینی، بلکه از نظر او، «تجدید نظر طلبی دینی» است که در واقع از اپیستمه دینی خارج می‌شود.

۲- شرع‌بنیادی

دستگاه مفهومی روشنفکری دینی باید دارای یک بنیاد شناخت‌شناسانه باشد یا به تعبیری ضروری است تا دارای «مبنای معرفتی» (Epistemological Foundationalism) باشد که همانا «شرع‌بنیادی» است. در تفکر شرع‌بنیاد، دین عالیت‌ترین مرجع معرفتی برای گزینش افکار و اعمال است و نسبت هر چیزی با شریعت و دین سنجیده می‌شود؛ برای نمونه از رفتار و انتخابهای فردی تا کیفیت معاشرت‌های اجتماعی و تا شکل حکومت و تدابیر و تصمیمهای کلان اقتصادی و سیاسی؛ این پرسش همواره وجود دارد که از منظر شریعت و دین، تکلیف این امور چه می‌باشد. به تعبیر دیگر، تفکر آیت‌الله خامنه‌ای، اصرار دارد که وجه دینی امور باید روشن

باشد و هر اتفاق و تصمیم و فعل فردی و اجتماعی باید با دین، نسبت‌سنجی شود و از منظر دینی، روایی و ناروایی آن لحاظ گردد؛ چرا که دین، عالیت‌ترین مرجع معرفتی است اگر امری از امور، مخالف شریعت و دین باشد، شایسته پذیرش و انجام نیست.

۳- عقل‌گرایی

از دیرباز در خصوص نحوه نقش‌آفرینی عقل در شناخت معارف دین اختلاف نظر وجود داشته است. مثلاً، در حوزه فقه می‌بینیم که گروهی از مسلمانان نظیر اهل حدیث و اخباریون به -طور کلی منبع بودن عقل در شناخت دین را منکر می‌شوند و هیچ‌گونه صلاحیت و اعتباری برای آن به عنوان منبع قائل نیستند. در مقابل، گروه‌های دیگری در بین مسلمانان وجود دارند که هم به عنوان منبع و هم به عنوان ابزار، نقش عقل در شناخت دین را پذیرفته‌اند که اصولیون شیعه، جریان معتزله و فلاسفه از عمده‌ترین آنها می‌باشند که با شدت و ضعف روی این مسئله اتفاق نظر دارند. البته در میان معاصرین شیعه نیز برخی معتقدند عقل موردنظر فلاسفه هیچ‌گونه طریقتی در شناخت دین ندارد و قیاس برهانی و منطقی که یک روند استدلال عقلانی است، در اصول دین و علم به احکام خدا، طریقت نداشته و عقول انسان‌ها بدون حجت (ظاهری) و رسول الهی تکمیل نمی‌شود (علی اکبرزاده و محمدرضایی، ۱۳۹۴: ۳۴).

اما از نظر رهبری اهتمام به عقل و عقلانیت و عقل‌گرایی (Rationalism) یکی دیگر از شاخصه‌های روشنفکری اصیل است. اما این عقل نه عقل دنیوی (secular) و پوزیتیویستی (positivist)، بلکه عقلی است که در تعارض با وحی نیست، بلکه می‌تواند محتوای آن را درک کند و از نور معرفتی آن فیض ببرد. چرا که این دو نه تنها در تعارض با یکدیگر نیستند بلکه خاستگاه مشترکی دارند. طبق قاعده ملازمه «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع»، یعنی هر چه عقل حکم کند شرع هم طبق آن حکم می‌کند. از همین رو باید عقل‌گرایی در دستور کار روشنفکر اصیل باشد، اما نه در تعارض با وحی: «پیروی از آنچه که عقل سلیم به آن حکم کند و قضاوت عقل پشت سر آن باشد، این هم یک امر قرآنی است، این هم امر دینی است (بیانات ۱۳۹۲/۴/۱۹)».

۴- سنجش‌گرانه‌اندیشی و نوآوری

«سنجش‌گرانه‌اندیشی (Critical thinking)» آن طرز اندیشیدن درباره هر موضوع، محتوا یا مسأله‌ای است که در آن فرد اندیشنده با زمامداری ماهرانه ساختارهایی که جز ذاتی اندیشیدن است و اعمال سنجه‌های فکری بر آنها، کیفیت اندیشیدن خودش را ارتقا می‌دهد تا استقلال فکری داشته باشد. آرمان تفکر نقادانه این است که افراد یاد بگیرند خودشان به جای خودشان

بیندیشند و زمام فرایندهای فکری شان را در دست بگیرند. استقلال فکری مستلزم این است که شخص تعهد داشته باشد که باورها را بر اساس دلیل و شاهد تحلیل ارزشگذاری کند (پل و الدر، ۱۳۹۸: ۳۹). بدیهی است روشنفکر اصیل اگر استقلال فکری نداشته باشد و تفکرات را مقلدانه و نه سنجشگرانه بپذیرد، اساساً نمی‌تواند روشنفکر باشد؛ چرا که به تعبیر ویتگنشتاین باور به چیزی اسارت ذهنی می‌آورد: «باور داشتن یعنی در سیطرهٔ یک اقتدار قرار گرفتن. اگر خود را زیر سیطره‌اش قرار داده باشی، لاجرم نمی‌توانی بی آنکه در برابرش شوریده باشی، به پرسشش بگیری و از نو، باور پذیرش بی‌آبی (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰: ۹۴).»

از نظر رهبری تقلیداندیشی و عدم نوآوری فکری می‌تواند یکی از عمده‌ترین آسیب‌های روشنفکری باشد: «خاصیت فکر تقلیدی این است. شما وقتی که نسخه را از طرف می‌گیرید برای اینکه همان نسخه را بخوانید و عمل کنید، دیگر زایش معنی ندارد... حالا هرکسی به هر جا دسترسی پیدا کرد [و از آنها] تقلید کرد؛ شد تقلیدی (بیانات ۱۳۹۱/۸/۲۳).»

۵- مسئولیت‌پذیری

مسئولیت‌پذیری (Responsibility) یعنی تعهد اخلاقی به وظایفی که در برای یک جایگاه یا پست تعریف شده است. بنابراین در این مورد باید - به تعبیر چامسکی - از «مسئولیت روشنفکران (Responsibility of Intellectuals)» در برابر جامعه سخن گفت که بدیهی است چیزی نیست جز ایضاح و روشنگری و آگاه‌سازی مردم به نقش تاریخی‌شان؛ چیزی که در ادبیات روشنفکری سه دههٔ گذشته بنا به اصطلاحی از مصطفی ملکیان به نظریهٔ «تقریر حقیقت و تقلیل مرارت» (ملکیان، ۱۳۸۰: ۵۶) موصوف شده است «این روشنفکرها... [با آثارشان]... حقایق سیاسی را وارد جامعه می‌کنند»، و هم برخی از روشنفکران و هم عموم نواندیشان دینی و حوزوی می‌توانند و بلکه وظیفه دارند که با اتکای بر همان حقایق سیاسی «خطر استعمار را برای مردم» بگویند و «مسائل جاری جامعه و اینکه حکومت باید چگونه باشند را توضیح [بدهند تا] مردم را به یک بینشی (بیانات ۱۳۷۱/۳/۶) برسانند.

۶- زدودن پیرایه‌ها و کج فهمی‌ها

رسانه‌ها و دستگاه‌های گفتمانی غربی و غربگرا عموماً تلاش می‌کنند با وارونه جلوه دادن حقیقت و بر ساختن مفاهیمی که واقعیتهای ندارند (false consciousness)، اذهان را به انحراف بکشانند تا نظام قدرت استکباری را توجیه کنند، وظیفهٔ نواندیشی حوزوی افشای این دروغها و انحرافهاست و نشان دادن حقیقت. حقایقی که در مذهب امامیه و در نزد پیروان اهل بیت وجود دارد و می‌تواند نسخه شفابخشی برای دردهای امروز بشر و جوامع اسلامی باشد. در این میان

«علمای دین، مبلغان برجسته، و روشنفکران» نقش برجسته و وظیفه سنگینی دارند. چرا که با مجاهدت روشنفکری اصیل و بومی است که می‌توان پرده‌های پندار را درید و ابرهای تردید را کنار زد. از همین مجاهدات تئوریک و نظری بوده که بسیاری از افراد از غفلت خود آگاه شدند و «به حقانیت اسلام اعتقاد پیدا کردند. بسیاری از ملت‌ها که مسلمان بودند، اما غفلت از حقیقت اسلام داشتند، بیدار شدند؛ آگاه شدند. نشان دادن حقیقت صحیح دین و نشان دادن آن به خصوص در عمل، چنین خاصیت معجزه آسایی دارد. (بیانات ۱۳۹۰/۸/۲۸)».

الگوی روشنفکری در دیدگاه آیت الله خامنه‌ای

رهبری انقلاب در کنار نقدهای بنیادین و رادیکالی که در بررسی و آسیب‌شناسی روشنفکری، عموماً، و روشنفکری دینی، خصوصاً، ارائه کرده‌اند، درباب مولفه‌های ایجابی و سلبی روشنفکری نیز مطالبی را فرموده‌اند که البته به الگوی روشنفکری اصیل بومی نزدیک‌تر است، یعنی روشنفکری که اولاً معرفت‌شناسی درون‌دینی دارد و در ثانی بر دوگانه متباین سنت و تجدد نمی‌ایستد و ثالثاً مبنای کار فکری خودش را سنت قرار می‌دهد و نه تجدد. فلذا از مجموع سخنان ایشان می‌توان الگوی زیر را استخراج کرد که متشکل از مولفه‌های سلبی و ایجابی‌اند:

الف) مؤلفه‌های ایجابی

پنج مؤلفه ایجابی روشنفکری اصیل، از نظر ایشان عبارتند از: جسارت علمی؛ ارتباط ساختاری حوزه با واقعیت روزمره؛ ادغام علم و فناوری در حوزه؛ ضرورت معاصریت؛ تقویت روحیه کنجکاوی و پرسشگری.

۱- اجتهاد تئوریک و جسارت علمی

رهبری در نقد نگاه «ترجمه محوری» و «انتقالی» به علم که می‌پندارد علم را نیز باید همچون تکنولوژی صرفاً وارد کرد، به این نکته اشاره می‌کنند که اساس فرهنگ معارف اسلامی - به ویژه در جامعه شیعی - بر اصل اجتهاد قرار گرفته است که در واقع ناظر بر نوآوری و جهد تئوریک است و نه تقلید و تکرار صرف. «تولید علم، فقط انتقال علم نیست، نوآوری علمی در درجه اول اهمیت است... البته برای این نوآوری علمی - که از او تعبیر می‌شود در فرهنگ معارف اسلامی به اجتهاد؛ اجتهاد یعنی همین نوآوری علمی - برای این نوآوری علمی دو چیز لازم است: یکی قدرت علمی، دیگری جرأت علمی. (بیانات، ۱۳۸۹/۶/۲۹)».

در همین راستا، رهبری مثال شاخص این مولفه را در شهید مطهری می‌بینند و او را مثل اعلای اجتهاد تئوریک و جسارت علمی می‌دانند کسی که « با قوت فکری و اندیشه قوی و صائب » (بیانات، ۱۳۹۵/۷/۱۹). شجاعت و شهادت آن را داشته تا دست به نوآوری بزند و میدانها و عرصه‌هایی را تجربه کند که تا آن روز کسی را یارای گام گذاشتن به آنها نبوده است. در واقع مطهری به مثابه یک روشنفکر بومی، تفکر اصیل را به نمایش گذاشته است و از همین رو می‌تواند الگویی برای اهالی تفکر و جویندگان دانایی (چه در دانشگاه و چه در حوزه) باشد، تا به جای تقلید و تکرار و ترجمه خود بیندیشند و راه‌های نو را تجربه کنند.

۲- ارتباط ساختاری حوزه با واقعیت روزمره

یکی از مولفه‌های ایجابی روشنفکری از نظر رهبری، به نقش حوزه برمی‌گردد. حوزه باید به جای آن که گارد بسته داشته باشد، در تعامل فعالانه با جهان اطراف خودش وارد شود. آن چه از علوم و معارف هست - اگر نیکو است - جذب و هضم کند؛ و برای باورها و عقاید ضاله و گمراه پیشاپیش دفاعیه‌های مستدل فراهم کند تا در وقت لزوم جامعه را نسبت به خطرات آنها آگاه کند: «حوزه باید در متن حوادث علمی عالم باشد، شما باید بدانید و در جریان باشید که مثلاً در مقوله جامعه‌شناسی در دنیا چه نظرات و چه ایده‌هایی هست و چه فکری می‌جوشد گاهی در این فکرها، عناصر مطلوبی هست، آن را جذب کنید، عناصر نامطلوبی هم هست قبل از آن که بیاید، دفاع مناسبش را آماده کنید و ذهنیت جامعه را واکسینه نمایید (بیانات ۱۳۹۰/۵/۱۵)».

۳- ادغام علم و فناوری در حوزه

این مولفه تاحدی یادآور «تئوری وحدت حوزه و دانشگاه» است: «در حوزه‌های علمی، درس علم با پیشرفتهای جدید راه داده نشد... دو عامل مؤثر وجود داشت... یکی این بود که علمای دینی، علمی را که به وسیله دشمنان دین و کفار می‌خواست ترویج بشود، به چشم بدبینی نگاه و طرد می‌کردند. عامل دوم این بود که همان دشمنان و کفار حاضر نبودند علم را که در اختیار آنها بود به داخل حوزه‌های علمی - که مرکز دین بود - راه و نفوذ بدهند (بیانات ۱۳۹۵/۱۰/۲۹)». در واقع این اصل در امتداد اصل قبلی است. اگر حوزه با نوآوری و نواندیشی به سمت تجربه افقهای جدید برود، به جای دافعه نسبت به امور نوآیین تلاش می‌کند آنها را فراگیرد. این ابزار فراگیری را نیز خود باید فراهم کند، چرا که رقیب - علم و فناوری غربی - اساساً خواهان آن است که مراکز دینی را طرد کند و مسیر خود را بر آنها ببندد.

۴- ضرورت معاصریت

از دیدگاه آیت الله خامنه‌ای، روشنفکری اصیل باید بر سه مبنا تحرک خودشان را افزایش دهند و سازماندهی و نوآوری کنند: «مبنای اول، فقه سنتی و جواهری است. مبنای دوم، تزکیه اخلاقی است. مبنای سوم، آگاهیهای سیاسی (بیانات ۱۳۹۲/۹/۱۸)». این سه در واقع شکلی از همان عقل عملی در سنت ارسطویی است که در اینجا مشتمل بر علم دین و علم اخلاق و علم مدینه شده است و به واسطه آنها می‌توان منظومه‌ای ساخت و به چالشهای معاصر ورود کرد. ایشان درباره اهمیت و ضرورت التفات به مقتضیات معاصر بر این باورند که «وضعیت دوران انقلاب و توجه روزافزون به اسلام در خارج از مرزهای کشور اسلامی» شرایطی را ایجاد کرده است که علمای دینی باید برای مسائل مستحدثه پاسخهای روزآمد داشته باشند که چاره کار توسل به «اجتهاد زنده و پویا» است. در واقع ما نیازمند یک انقلاب فکری و پارادایمی در حوزه نیز هستیم: «حوزه‌های علمیه با تحولی اساسی، خود را با نیازهای امروز جهان تطبیق دهند و نوآوری را جهت و سمت برنامه‌های خود قرار دهند» (بیانات ۱۳۹۳/۶/۹).

۵- تقویت روحیه کنجکاوی و پرسشگری

روشنفکران در طی دهه‌هایی از قبل از مشروطیت تا کنون به دنبال این پرسش بوده‌اند - که به تعبیر عباس میرزا - غرب چگونه غرب شده است. و منظور از غرب شدن غرب در اینجا پیشرفتهای نوآورانه و فناورانه آن بوده است. در این راستا پاسخهای مختلفی از سوی روشنفکران ارائه شده که از نظراتی همچون بازگشت به سلف تا غرق شدن در ظواهر تمدن اروپایی طرح شده است. یا کسی مثل آرامش دوستدار بر این باور بود که به صرف روی برگرداندن از تمدن دین‌خو می‌توان به پیشرفت و توسعه رسید. ولی رهبری ویژگی مثبت مدرنیته را - که ضروری است روشنفکر اصیل آن را بیاموزد - همانا روحیه کنجکاوی و پرسشگری می‌دانند: «عامل عمده پیشرفت علمی غرب و اروپا، استعداد بالای آنها نبود... یک عامل داشت... حاضر به یراق بودن برای همه کارها و به دنبال استفهام و کنجکاوی خود حرکت کردن بود. همه باید روحیه دنباله‌گیری و کنجکاوی داشته باشند. من به طلبه‌های جوان و روشن فکران توصیه می‌کنم آنها بیشترداشته باشند (بیانات ۱۳۹۷/۱۲/۱۴)». شاید این همان تعبیر مشهود مارتین هایدگر باشد که گفته بود «پرسش تقوای اندیشه است».

مؤلفه‌های سلبی روشنفکری

از نظر ایشان ترجمه محوری؛ حمیه جاهلیه؛ و تردید در روشها و اصول؛ سه مؤلفه سلبی روشنفکری است که باید از آن پرهیز کرد.

۱- نگرش ترجمه‌ای

از دیدگاه رهبری، نگرش ترجمه‌ای به عنوان یکی از مؤلفه‌های سلبی روشنفکری موجب می‌شود که متفکر نوآوری و اصالت خود را از دست بدهد و مقلد فکری دیگری (The other) بشود. به تعبیر جالبی که ایشان به لهجه مشهدی به کار می‌برند، تفکر ترجمه‌ای و تقلیدی چیزی شبیه به دنبال بادبادک دویدن است. ایشان برخلاف کسانی چون مراد فرهادپور که پروژه‌هایی همچون تفکر-ترجمه را دنبال می‌کنند و بر این باورند که «در دوره معاصر ترجمه به وسیع‌ترین معنای کلمه یگانه شکل حقیقی تفکر برای ماست (فرهادپور، ۱۳۸۸: ۱۳)»، جداً اعتقاد دارند که دست بر قضا تفکر اصیل ترجمه‌گریز است و باید تلاش کند خود جهان را فهم کند و «در فضای لایتناهی فکر بال و پر» بزند. چرا که اگر ترجمه را تبدیل به امری مقدس کنیم مقلد همان بادبادک‌هایی می‌شویم که «دارد پرواز می‌کند توی هوا، اما دنباله آن است، آن نخش دست یکی دیگر است اصلاً؛ این که آزاداندیشی نیست (بیانات ۱۳۸۴/۱۱/۱۸)».

۲- حمیه جاهلیه

از دیدگاه رهبری، نواندیشی حوزوی باید با نگاه نو و جدید که برآمده از معاصریت است، تحجر و جزمی‌گرایی را نقد کنند: «نگاه نو به مسایل نکردن، گذران تاریخ و تحول فکر را ندیده گرفتن، تعالی و ترقی فکر و اندیشه و راه‌های زندگی را انکار کردن، این تحجرات. هردانشی را که شما نگاه کنید، تعالی و پیشرفت آن دانش، فریادی علیه تحجرات. اگر قرار بود بر ایستایی، پا فشردن بر هر آنچه که عادت کرده‌ایم آن را ببینیم چیز خوبی باشد، اصول ما هم پیشرفت نمی‌کرد، فقه ما هم از هزار سال پیش تا به حال این همه تحولات و پیشرفت‌ها را پیدا نمی‌کرد. معنای تحجر این است که از هر آنچه که به صورت یک باور در ذهن انسان وارد شده بدون اینکه پایه‌های استدلالی و استنباطی مستحکمی داشته باشد، بی دلیل و متعصبانه دفاع کردن: «اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم حمیه الجاهلیه (سوره فتح آیه ۲۶)».

حمیه جاهلیه گریبان کسی را می‌گیرد که آنها جاهلانه از یک چیز دفاع می‌کنند. اصولگرایی با این دفاع جاهلانه و حمیت متعصبانه و متحجرانه اشتباه نشود. «مسأله تحجر فقط

بلای محیط‌های دینی وافکاردینی نیست؛ درهمه محیطها تحجر، ایستایی، پابندبودن به جزمیگراییهایی که تحمیل شده برانسان - بدون اینکه منطق درستی به دنبالش باش - یک بلاست. برای یک محیط علمی و دانشگاهی، آنچه وظیفه آرمانی او محسوب می‌شود، این است که در زمینه مسائل علمی، نواندیش باشد (بیانات ۱۳۹۱/۷/۸).

۳- تردید در روشها و اصول

تردید در روشها و اصول، یکی دیگر از مولفه‌های سلبی روشنفکری است که برآمده از نگاه سنت‌ستیزی و شیفتگی غیرمنطقی به امور نوآیین است. روشنفکری به معنای نفی مکانیکی گشته نیست. بلکه در واقع متفکر روشنفکر باید با فهم گذشته و ضرورت‌های مدرن و متجدد، به جای آن که «به اسم روشنفکری و به اسم تجددطلبی» صرفاً عقاید اسلامی را کورکورانه به چالش بکشد، باید دست به اجتهاد بزند و ضمن حفظ سنت برای چالش‌های جدید پاسخ‌های نوآیین فراهم کند. بنابراین ایشان توصیه دارند که نباید «کسانی به عنوان نوآوری بیابند به کل، همه سنتها و روشها و مسائل اصولی و اساسی را زیر سؤال ببرند (بیانات ۱۳۹۰/۹/۳)» چرا که فقه و گفتمان دینی - به یمن نهاد اجتهاد - هیچ گاه از نوآوری خالی نبوده است. پس آن نوآوری و تجدیدی که در اصول و روشهای بنیادین ایجاد شبهه می‌کند، نه نوآوری، بلکه رهن نواندیشی است.

نتیجه گیری

به طور کلی رهبری انتقادات جدی و بنیادینی بر مبنا و اصول شکل‌گیری جریان روشنفکری وارد می‌دانند، اما در مجموع اصل مقوله روشنفکری را با توجه به مفهوم مثبت آن، مورد نیاز و ضروری برای رشد و ترقی جامعه در نظر می‌گیرند. ایشان در مجموع مفهوم مرسوم روشنفکری به معنای نگاه رو به آینده و عقلانیت و خردورزی را با تفسیر و تلقی اسلامی از آن می‌پذیرند و معتقدند در این خصوص مناقشه نباید کرد و ضدیتی بین مذهب و روشنفکری نمی‌بینند. رهبری با نقد روند شکل‌گیری روشنفکری در ایران معتقدند این جریان از ابتدا بیمار و معیوب شکل گرفت و باعث انحطاط فرهنگی و اخلاقی جامعه و نیز منشأ خیانت‌هایی به منافع ملی و سیاسی شد. البته از نظر ایشان این جریان بعد از انقلاب ولادت عقلانی پیدا کرد و متاثر از جنگ و دفاع مقدس آثاری مطلوب و مطمئن تولید نمود؛ اما بعد از جنگ و به خصوص در زمان اصلاحات رویکرد ارتجاعی پیدا کرد که در پی برگشت به ماهیت بیمار و غرب‌پرست اولیه‌اش بود. از نظر رهبری لازم است برای مبارزه با احیاء مجدد و قوت یافتن

این جریان ارتجاعی، مجاهدت جدی صورت بگیرد. رهبری با بیان الگوهای رفتاری مثل امام خمینی و شهید مطهری به عنوان مصادیق روشنفکری اصیل، ویژگیهای متعددی برای روشنفکر بومی و اصیل در نظر می گیرند که در صورت تحقق بدیلی است برای روشنفکری موجود که آسیب های متعددی داشته است. در مجموع می توان گفت که از نظر ایشان روشنفکری یک ضرورت منطقی است که گذشته خوبی نداشته، وضعیت حال آن پرانتقاد است، ولی با تغییراتی می تواند آینده ای مثبت و اثرگذار داشته باشد که در این آینده اهل دین میتواند، و بلکه باید، نقش فعالی داشته باشد.

منابع و مأخذ:

- احمدی، بابک (۱۳۸۷)، **کار روشنفکری**، تهران، نشر مرکز
- پارسقیان، آراز (۱۴۰۰)، **نمایندگان امر، نمایندگان کلام**، تهران، نشر امیرکبیر
- تاکمن، باربارا (۱۳۸۳)، **برج فرازان**، ترجمه فولادوند، تهران، نشر سخن
- پل، ریچارد، و الدر، لیندا (۱۳۹۸)، **مفهومها و ابزارهای تفکر نقادانه**، ترجمه خسروانی، تهران، نشر نو
- ریتزر، جرج (۱۳۸۸)، **نظریه‌های جامعه‌شناسی**، ترجمه نائی، تهران، نشرنی
- جفریز، استوارت (۱۳۹۵)، **گراوندهتل مناک**، ترجمه معاریان، تهران، نشر ترجمان
- خامنه‌ای، سیدعلی**، **مجموعه بیانات و سخنرانی‌ها**، در سایت دفتر حفظ و نشر آثار آیت الله خامنه‌ای (<https://farsi.khamenei.ir/>)
- چامسکی، نوام (۱۳۹۷)، **مسئولیت روشنفکران**، ترجمه معراج امیری، منتشره در سایت گفتمان دموکراسی برای افغانستان
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲)، **با چراغ و آینه**، تهران، نشر سخن
- ضمیران، محمد (۱۳۹۹)، **نیچه پس از هیدگر**، دریدا و دولوز، تهران، نشر هرمس
- علی اکبرزاده، حامد، و محمدرضایی، محمد. (۱۳۹۴). **نقش عقل در معرفت دینی و کاستیهای آن**. انسان پژوهی دینی، ۱۱(۳۲)، ۲۹-۴۷.
- فرهادپور، مراد (۱۳۸۸)، **عقل افسرده**، تهران، نشر طرح نو
- مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۸۸)، **روش و نظریه در علوم سیاسی**، ترجمه حاجی یوسفی، تهران، نشر پژوهشکده مطالعات
- مسعودپور، علی (۱۳۷۶)، **تبیین مفهومی روشنفکری و روشنفکری دینی**، **فصلنامه نگاه حوزه**، شماره دویست، ص ۲۹-۳
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۰)، **راهی به رهایی**، تهران، انتشارات نگاه معاصر
- واعظی، احمد (۱۳۸۷)، **حوزه و ظرفیت روشنفکری**، **فصلنامه علوم سیاسی**، جلد ۴۴، ص ۱-۴۲
- ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۰)، **فرهنگ و ارزش**، ترجمه مهرگان، نشر رخداد نو